

بین‌المللی شدن حقوق بشر

دکتر جمشید شریفیان*

به طور کلی جامعه بین‌المللی امروز با یک قرن پیش تفاوت کلی دارد. فراتر رفتن از مرزهای اروپا، افزایش تعداد دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی، گسترش ارتباطات، کوچک شدن جهان و سرانجام، تهدید شدن روز افزون زندگی انسان و محیط زیست او، از ویژگی‌های این جامعه است. متناسب با این گرایش، که رو به سوی همگرایی و اشتراک در سرنوشت دارد، حقوق بین‌الملل نیز به عنوان بازتاب واقعیت‌های اجتماعی بین‌المللی، از لحاظ ساختاری به حقوق داخلی نزدیک‌تر شده و نظام‌وار گردیده است و روز به روز دولت‌ها را هر چه بیشتر متعهد ساخته و در واقع رو به سویی دارد که بیشتر به منافع کل بشر و منافع ملت‌ها توجه کند تا این‌که صرفاً دولت‌ها را مد نظر داشته باشد.

در پرتو وابستگی‌های مادی و معنوی متقابل بشری و احساس مشترک در قبال مشکلات و معضلاتی که حیات نوع بشر را به مخاطره افکنده، دگرگونی‌هایی ژرف در ساختار نظام بین‌الملل و جهت‌گیری‌های آن ایجاد شده است. در نظام سنتی بین‌المللی، حاکمیت مطلق و قاهرانه دولت‌ها بر اتباع و شهروندان در بُعد داخلی و استقلال عمل در روابط خارجی، حق انحصاری و جهانی دولت‌ها محسوب

* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی تهرآن.

می‌شد؛ مفهومی که به لحاظ پذیرش عمومی و قدرت تاریخی، در منشور ملل متحد لحاظ گردید. در این زمینه دو اصل «احترام به حاکمیت» و «عدم مداخله در امور داخلی»، از ارکان و مبانی نظام بین‌الملل و طبعاً حقوق حاکم بر آن تلقی شد و بر شئون مختلف حیات و روابط متقابل واحدهای ملی جاری گشت و منطقاً ترجمان مفاهیم و ضرورت‌های برگرفته از مقتضیات و نیازهای ویژه و متناسب با تحولات بین‌المللی گردید. لذا باید به اقتضای ماهیت متغیر روابط بین‌الملل و ساختار متحول نظام بین‌المللی شکل گیرد و در سطح تکامل یافته خود به ساختار جامعه بین‌المللی شکل دهد و بر جهت‌گیری‌های کلی و رویکردهای آن اثرگذار تا بتواند عهده‌دار ارتباطات پیچیده دولت‌ها شود و نظم تأمین‌کننده ثبات و امنیت را جانشین هرج و مرج ناشی از سیاست قدرت کند.^۱

۱. مقدمات بین‌المللی شدن حقوق بشر

الف) تحول مفهوم حاکمیت دولت‌ها

حاکمیت، به عنوان سنگ بنای نظام حقوق بین‌الملل، همانند سایر مفاهیم حقوقی با گذشت زمان دچار تحول و تغییر شده است. این مفهوم از زمان‌های بسیار قدیم و شاید از ابتدای تشکیل جوامع بشری وجود داشته است. اما اصطلاح حاکمیت را در قرن شانزدهم، نخستین بار ژان بدن مطرح کرد. از نظر او حاکمیت عبارت است از قدرت عالی و نهایی دولت برای اتباع و دارایی آن‌ها که به وسیله قوانین موضوعه محدود نمی‌شود و مطلق و دائمی است. وی حاکمیت را دارای دو چهره داخلی و خارجی می‌داند؛ یعنی قدرت برتر بر اتباع در یک سرزمین و آزادی از دخالت خارجی دولت‌های دیگر را شامل می‌شد. اما جنبه‌های خارجی حاکمیت، صرفاً بعد از ظهور دولت‌های ملی به دنبال معاهده وستفالی ۱۶۴۸ اهمیت یافت.^۲ پس این معاهده، تا اواخر قرن نوزدهم به سبب نظام بین‌المللی نظامی صرفاً اروپایی بود، مفهوم حاکمیت نیز برای تنظیم روابط میان دولت‌های اروپایی به کار گرفته

1. Janatan I, Charney, *Universal International Law. American International Law*, Vol. 87. P. 121.
 2. Samuel Barkin "The state and The Nation: Changing Norms and the Rules of Sovereignty in in't, Relation", *International organizations*, (winter 1994), P. 340.

می‌شد و روابط این دول و دیگران بر مبنای روابط استعماری بود. لذا در افریقا و آسیا، حاکمیت رهبران محلی را انکار می‌کردند. با ظهور قدرت‌های غیر اروپایی در عرصه روابط بین‌الملل و سپس با استقلال روز افزون دولت‌های جهان سوم در قرن بیستم، نظام اروپایی به نظامی جهانی تبدیل گردید و حاکمیت این دول جدید در سطح بین‌الملل به رسمیت شناخته شد.

حاکمیت ابتدا فرض می‌شد و تنها قدرت و اشکال متعددی از آن همچون توازن قدرت، حاکمیت دولت را محدود می‌کرد. اما به مرور زمان با نضج گرفتن حقوق بین‌الملل و عضویت دولت‌ها در معاهدات و سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای مختلف، به ویژه سازمان ملل متحد، ضمن محدود شدن توسل به زور، برای حاکمیت مطلق و بی‌حد و مرز نیز محدودیت‌هایی در قبال رفتار یک دولت با دولت‌های دیگر و مردم خود ایجاد شد. برای این منظور منشور ملل متحد تعهداتی را بر دولت‌ها تحمیل کرد. در ماده ۲ منشور ضمن تأکید بر برابری تمامی دولت‌های عضو، اعلام می‌شود که «اعضای سازمان، به منظور تضمین حقوق و مزایای ناشی از عضویت، تعهداتی را که به موجب منشور حاضر پذیرفته‌اند با حسن نیت انجام خواهند داد». این تعهدات در بندهای بعدی منشور چنین مشخص شده است: «حل اختلافات بین‌المللی با روش‌های مسالمت‌آمیز، خودداری از کاربرد زور، و کمک به سازمان در هر کاری که بر حسب مقررات مندرج در منشور انجام می‌دهد». بدین ترتیب می‌بینیم که امروزه حاکمیت دولت‌ها مطابق منشور، و مجموعه‌ای از موافقت‌نامه‌های چند جانبه محدود شده است.^۱

دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه کانال کورفو، حاکمیت دولت‌ها را با توجه به شرایط جدید روابط بین‌المللی، محدود و مقید به مقررات بین‌المللی دانسته است.^۲ بنابراین، طبق عملکرد دولت‌ها و آرای دیوان، ما با مفهوم جدیدی از حاکمیت روبه‌رو هستیم که نسبت به گذشته تعدیل شده است. دبیر کل ملل متحد در گزارش ۳۱ ژانویه ۱۹۹۲ به شورای امنیت می‌نویسد:

۱. مایکل اکهرست، حقوق بین‌الملل نوین، ترجمه مهرداد سیدی، (تهران: دفتر حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۳۳)، ص ۲۱.

2. Corfu Channel Cease (1949) I.C.J.Rep. 35.

احترام به حاکمیت... برای هرگونه پیشرفت مشترک بین‌المللی امری حیاتی است. ولی زمانی حاکمیت مطلق و انحصاری سپری شده است و تئوری آن، هیچ‌گاه با واقعیت منطبق نبوده است.^۱

روند تحولات در عصر حاضر به نحوی است که در حقوق بین‌الملل تفسیرهای جدیدی از موضوع حاکمیت در حال شکل‌گیری است و تعریف گذشته از «حاکمیت ملی» که هر دولت بر محدوده جغرافیایی خودش حاکمیت مطلق داشته، در حال تغییر است، و آن‌گونه که نماینده دائم ایران در سازمان ملل می‌گوید، «بر اساس متغیرهای جدید، اگر شرایط ایجاد کند، سازمان ملل می‌تواند در امور دولت‌های دیگری دخالت کند».^۲

در حالی که شماری از اعضای ملل متحد طرفدار شدت عمل حتی خارج از چارچوب ملل متحد بر ضد نقض‌کنندگان حقوق بشر مانند روش آپارتاید و ژنوساید (نسل‌کشی) هستند، تردیدهای بسیاری در مورد پذیرش این موضوع به عنوان حقوق بین‌الملل جدید ابراز شده است. حتی دولت‌هایی که از اقدام شورای امنیت در وضعیت‌های مشخص حمایت کرده‌اند، در مورد این‌که اگر چنین مداخله‌ای در امور داخلی آن‌ها صورت گیرد برایشان قابل قبول است یا نه، مرددند. به اعتقاد آن‌ها حاکمیت هنوز اصل اساسی حقوق بین‌الملل در نظر بین‌المللی حاضر است و نمی‌توان از اصول مندرج در ماده دوم بند ۷ منشور چشم پوشید. این احساس به ویژه از سوی برخی از دولت‌های در حال توسعه که بیشتر در معرض این مسئله هستند، نمایان‌تر است. این اعضا از پذیرش استفاده از زور (نیروی نظامی) برای اجرای حقوق بشر اکراه دارند؛ زیرا اگر گرایش مزبور عمومیت یابد، این نوع استفاده از زور، تجدید حیات مفهوم سنتی جنگ عادلانه خواهد بود. برخی از حقوق‌دانان با توجه به مفهوم و کارکرد دو مقوله «حاکمیت» و «حقوق بین‌الملل» بر این باورند که بین آن دو، سنخیت و تناسبی وجود ندارد. اگر حاکمیت و استقلال در همه زمینه‌های حقوق بین‌المللی فائق شود و غالب آید، به سختی

1. Boutros Boutros. Chali, *An Agenda for Peace*, (U.N, 1992) P.10.

۲. گفت‌وگوی روزنامه اطلاعات با نماینده دائم ایران، در سازمان ملل متحد، دکتر سید کمال خرازی، سه شنبه ۲۴ آذر ۱۳۷۱.

می‌توان بر این باور بود و امید داشت قواعدی ایجاد گردد که همه دولت‌ها را ملزم کند. در یک جامعه تقریباً متشکل از حدود ۲۰۰ دولت متمایز و متفاوت از حیث اهداف، برنامه و نگرش‌ها عملاً غیر ممکن می‌نماید که همه یک نرم و قاعده را بپذیرند.^۱

اما با وجود این مسائل، امروزه دیگر نمی‌توان مفهوم حاکمیت را همانند گذشته تعبیر کرد. عده‌ای حاکمیت را نسبی و محدود دانسته و برخی به تحول مفهوم حاکمیت اشاره نموده‌اند که این موضوع را به ویژه می‌توان در بین‌المللی شدن بسیاری از مسائل داخلی و به ویژه موضوع حقوق بشر و عقب‌نشینی اصل عدم مداخله در برابر آن مؤثر دانست.

ب) تعدیل اصل عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها

اصل عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها یک اصل بنیادین در حقوق بین‌الملل است که مبتنی بر حاکمیت، برابری و استقلال سیاسی دولت‌هاست. این اصل، تکلیفی حقوقی بر دولت‌ها برای خودداری از دخالت در امور داخلی یک‌دیگر تحمیل می‌کند. اما در هیچ سند حقوقی‌ای تعریفی دقیق از مداخله نشده و حدود آن نیز نامشخص است. به طور کلی برخی روٹ‌گردن آن را بسیار گسترده تعریف کرده‌اند و حتی مذاکره، تشکیل کمیسیون تحقیق و یا هر گونه رسیدگی را شامل آن دانسته‌اند. در مقابل، عده‌ای آن را صرفاً به «مداخله مستبدانه»^۲ یعنی مداخله‌ای که با تهدید یا توسل به زور همراه باشد، محدود کرده‌اند.^۳ طبق نظر اغلب نویسندگان، مداخله آن است که کشوری در امور داخلی یا خارجی کشور به منظور وارد کردن آن کشور به رفتاری نفوذ کند و بدان وسیله بر او فشار وارد آورد و اراده حاکم کشور تحت مداخله را نقض نماید.^۴

اصل عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها، در بند ۷ ماده ۲ منشور ملل متحد

1. Henkin L. "The Mythology of Sovereignty": *ASIL New Letter*, (May, 1993), P.38.

2. Dictatorial Intervention.

3. Ruth Gordon. "U.N. Intervention In Internal Conflicts", *Foreign Affairs*, (Winter 1994), PP. 537.

۴. حسین صفایی، «مداخله در امور کنسورهای دیگر از دیدگاه حقوق بین‌الملل»، مجله حقوقی، شماره ۹، (بهار ۱۳۶۹)، ص ۹.

چنین آمده است:

هیچ یک از مقررات مندرج در این منشور، به ملل متحد اجازه نمی‌دهد در اموری که اساساً در صلاحیت داخلی دولت‌ها می‌باشد مداخله نماید و اعضا را نیز ملزم نمی‌کند که این قبیل امور را برای حل و فصل تابع مقررات این منشور قرار دهند، لیکن این اصل به اعمال اقدامات قهری پیش‌بینی شده در فصل هفتم لطمه‌ای وارد نخواهد کرد.^۱

پس از منشور نیز، در قطعنامه‌های مختلف مجمع عمومی ملل متحد و کنفرانس‌های جنبش عدم تعهد و نیز موافقت‌نامه‌های منطقه‌ای متعدد، بر این اصل - یعنی اصل عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها - تأکید شده است، و به گونه‌ای اساسی تر دیوان بین‌المللی دادگستری در دو قضیه تنگه کورفو و نیکاراگوئه^۲ به نفع این اصل و در جهت تقویت و استحکام آن رأی داده است.

اما موضوع عمده این است که در مورد داخل در صلاحیت یک دولت، اتفاق نظر وجود ندارد «صلاحیت داخلی»^۳ مفهومی نسبی و انعطاف‌پذیر است و در منشور ملل متحد نیز معیاری در مورد این که صلاحیت داخلی چیست و مرجع تشخیص آن از مسائل بین‌المللی کدام است، وجود ندارد. لذا خط تفکیک میان موضوعات داخلی و بین‌المللی مبهم است. از نظر گردن صلاحیت داخلی عمدتاً به وسیله توسعه روابط بین‌المللی که مسئله‌ای در حال تحول است، تعیین می‌شود و این که آیا یک موضوع خاص، داخلی است یا بین‌المللی، به ارزیابی وضعیت جاری روابط بین‌المللی بستگی دارد و این مسئله با معیارهای سیاسی و حقوقی تغییر می‌کند. به عقیده او، عملکرد سازمان ملل به نفع معیارهای سیاسی بوده؛ چرا که در عمل، تشخیص داخلی یا بین‌المللی بودن موضوعات به ارگان‌های سیاسی آن، یعنی مجمع عمومی و شورای امنیت سپرده شده است.^۴

از نظر اکهرست، با توجه به عملکرد سازمان ملل متحد می‌توان چند معیار در مورد مسائل خارج از صلاحیت داخلی دولت‌ها بر شمرده؛ موضوعاتی که باعث

۱. جهانگیری، شورای امنیت سازمان ملل متحد و مداخله بشر دوستانه (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۵).

2. Nicaragua Case. I.C.J. Rep, 1986, P. 124_5.

3. Internal Jurisdiction.

4. Ruth Gordon, Op. Cit. PP. 534_ 535.

نقض حقوق بین الملل، تجاوز به حقوق دولت‌های دیگر، تهدید صلح بین المللی، یا موجب نقض اساسی و مستمر حقوق بشر شوند و یا مربوط به پیشرفت مستمره‌ای به سوی خود مختاری باشد، از صلاحیت داخلی دولت‌ها خارج‌اند.^۱ سازمان ملل متحد در موارد مختلف در مسائلی دخالت کرده که از نظر دولت‌های مربوط، جزء صلاحیت داخلی آن‌ها بوده است. تلاش برای پایان دادن به آپارتاید در افریقای جنوبی و تحمیل تحریم‌ها بر ضد رودزیا از جمله این موارد است. سازمان هم چنین به مسائل مستعمرات که دولت‌های استعماری آن را در صلاحیت داخلی خود می‌دانستند رسیدگی کرده است.^۲

در مورد این که چه چیز امور داخلی محسوب می‌شود، قاعده این است که هر امری که درباره آن تعهدات قراردادی یا عرفی بین المللی وجود دارد، از حیطة امور منحصرأ داخلی کشورها بیرون می‌آید. در عمل، این مسئله بیشتر یک امر سیاسی است تا یک تفسیر حقوقی.^۳ برخی از حقوقدانان صرفاً به «نقض قواعد اساسی حقوق بین الملل» به عنوان مبنای «بین المللی شدن» یک وضعیت داخلی اشاره کرده‌اند. پروفیسور اسزاز^۴ معیارهای بیشتری مطرح کرده است؛ از جمله، تخلفات شدید بین المللی در جریان نزاع‌های داخلی یا نقض فاحش حقوق بشر و یا وضعیتی که احتمال دخالت خارجی وجود دارد، سرایت و گسترش منازعات داخلی به مرزهای بین المللی (مانند موضوع آوارگان) و یا موقعیتی که بخشی از آن، موضوع یک موافقت نامه بین المللی باشد.^۵

بدین ترتیب، صلاحیت داخلی امری مطلق نیست و در عملکرد ملل متحد به گونه محدودی تفسیر شده است و امروزه بسیاری از مسائلی که زمانی جزء مسائل داخلی دولت‌ها بود، به راحتی مورد توجه و قضاوت و اقدام جامعه بین المللی قرار گرفته است. هم چنین اصل عدم مداخله، با تحول در مفهوم حاکمیت به خاطر گسترش همکاری‌های بین المللی، ایجاد سازمان‌های منطقه‌ای و بین المللی،

۱. مایکل اکهرست، همان، ص ۲۷۰.
 2. Rosalyn Higgins "New U.N and Former Yugoslavia", *International Affairs*, (July 1993)P.160.
 ۳. هوشنگ مقتدر، حقوق بین الملل عمومی، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۲)، ص ۳۲۴.
 4. Szasz.
 5. Ruth Gordon, Op. cit., P. 539.

عضویت دولت‌ها در معاهدات بین‌المللی و گسترش قواعد آمره حقوق بین‌المللی مانند عدم تبعیض نژادی و عدم نسل‌کشی، تعدیل شده است. به قول خاویار پرز دکوئیار دبیر کل پیشین ملل متحد:

اصل عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها نمی‌تواند مانعی باشد که در پشت آن، دولت‌ها مبادرت به نقض گسترده و سیستماتیک حقوق بشر نمایند.^۱

بنابراین از موضوعاتی که به طور متقابل بر تحول اصل حاکمیت و تعدیل عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها مؤثر بوده، موضوع حقوق بشر و بین‌المللی شدن آن است.

در این زمینه شاهد آن هستیم که مطرح شدن حقوق اساسی بشری، که از جمله حقوق ذاتی - دفاعی است، بر مبنای کرامت و حیثیت انسانی، جزئی از حقوق غیر قابل سلب افراد در مقابل دولت و جامعه تسلی شده و بالطبع بر اثر الزام و تکلیف دولت‌ها به رعایت و احترام آن‌ها، به نحوی افراد در قلمرو نظام حقوقی بین‌المللی قرار گرفته و در سطح بین‌المللی مورد توجه واقع شده‌اند. واقعیتی برگرفته از وجدان حقوقی بشر که در پرتو ارتباطات سریع و اطلاعات و آگاهی‌های سهل الوصول، نگرانی‌های ناظر بر تخلفات از حقوق بشر، ابعاد بین‌المللی پیدا می‌کند.^۲

قواعد حقوق بین‌الملل به تدریج دولت‌ها را متعهد به رعایت حداقلی از حقوق بشر در صلاحیت خود کرده است. طبق حقوق بین‌الملل سنتی، جامعه بین‌الملل در قبال کشتار یک اقلیت نژادی یا مذهبی در سرزمین یک دولت، مسئولیتی نداشت و این مسئله موضوعی داخلی محسوب می‌شد. اما اینک جامعه بین‌المللی حمایت از حقوق بشر را پذیرفته و این بدان معناست که نقض فاحش و مداوم حقوق بشر دیگر قابل تحمل نیست. حقوق بین‌الملل در خصوص حمایت از حقوق بشر به اندازه‌ای گسترش یافته که الزاماً موجب یک تعهد و همبستگی بین‌المللی در قبال

1. Pease, Kelly and Forsyth, David, "Human Rights, Humanitarian International and World Politics," *HRQ*, (May 1993), P.308.

۲. حسین مهرپور، «اسلام و حقوق بشر»، مجله سیاست خارجی، سال دهم، ش ۱ (بهار ۱۳۷۵)، ص ۲۰۳.

اجرای آن شده و اصول عدم دخالت و حق حاکمیت دولت‌ها در برابر آن گام پس نهاده‌اند.^۱

۲. فلسفه نظام بین‌المللی حقوق بشر

الف) اجماع بین‌المللی

مفهوم حقوق بشر به مسائلی منجر می‌گردد که، از یک سو ضروری و عملی^۲ و از سوی دیگر نظری و انتزاعی‌اند.^۳ از نظر طرفداران حقوق بشر و متخصصانی که در باب عمل سیاسی پژوهش می‌کنند و رهیافتی کارکردی دارند، مفهوم مزبور دلالت بر جلوگیری از کشتار سیاسی، ناپدید شدن، شکنجه و توقیف‌های غیر قانونی دارد. مفهوم حقوق بشر هم‌چنین در مورد لوازم و مقتضیات حکومت مشروع و ماهیت زندگی مطلوب به مسائل نظری می‌انجامد. وجود این دو بُعد از حقوق بشر و این‌که اصولاً این دو بُعد باید با یکدیگر پیوند بخورند، در سطح گسترده‌ای پذیرفته شده است. با این حال این ارتباط ممکن است مشکلاتی را در عمل ایجاد کند. از نظر فعالان سیاسی، ضرورت‌رهایی و نجات موجودات بشری از بی‌عدالتی‌های جاری و احتمالی، پرداختن به مسائل نظری را به مرتبه پایینی تنزل می‌دهد. از این روست که در عرصه حقوق بشر، خلأی بین نظریه و عمل سیاسی وجود دارد. خلأ بین نظریه و عمل سیاسی در زمینه حقوق بشر می‌تواند از طریق اجماع پر شود. اگر همه یا اکثر اشخاص در زمینه اصول و عملکرد ناظر بر حقوق بشر توافق کنند، عمل سیاسی ناظر بر حقوق بشر را می‌توان پیش برد بدون آن‌که توجه زیادی به نظریه بنیادی مربوط به حقوق بشر شود. تلاش‌هایی صورت گرفته تا این پُل اجماعی بین عمل سیاسی و نظریه حقوق بشر را ایجاد نمایند. آن‌ها بر این باورند که حقوق بشر مفهوماً حداقل در حرف یا به عنوان ایده‌آل پذیرفته شده و جهانی گردیده است. لذا از نظر آن‌ها نه تنها این اجماع هست که حقوق بشر وجود دارد، بلکه هم‌چنین در

1. Henry G.Schermers, The Obligation to Intervene in the Domestic Affairs, In Delissen and Tangia ed. *Humamitarian Law of Armed Conflict*, (London: Martinus Nijhoff Pud, 1991) P.589.

2. Practical and Urgent

3. Theoretical and Abstract.

حقوق بین‌الملل نیز یک شمارش از موارد و مصادیق حقوق بشر موجود است. آن‌ها می‌پذیرند که نمی‌توانند با براهین صریح فلسفی از یک فهرست خاص حقوق دفاع کنند، اما بر این گمانند که اجماعی عملی در کلیات هست.^۱

گوناگونی‌های قابل ملاحظه نسبت فرهنگی^۲ مسائلی را به وجود آورده است. برای مثال دکترین حقوق بشر بر مفهوم خاصی از «بشر» استوار است. برخی فرهنگ‌ها از مفهوم بشر دریافت و برداشتی ندارند، یا اگر برداشتی داشته باشند، ارزشی اخلاقی بر آن قائل نیستند. حوزه اخلاق، به سبب نظام قشریندی اجتماعی و تحت تأثیر محدودیت‌ها و قید و بندهای اجتماع، شکل می‌گیرد. این چنین نظریاتی و دنیای معاصر، تقریباً در سطح جهانی رد شده‌اند. برای مثال تمایزات اخلاقی بین خودی‌ها و بیگانه‌ها، به سبب افزایش تحرکات شخصی بین فرهنگی و به وسیله حداقل تعهد آرمانی ناظر بر ایده اجتماع جهانی از انسان‌ها با اخلاقیاتی جهانی، به طور جدی تضعیف شده و کاهش یافته است. در باب بسیاری از ارزش‌ها که مورد پشتیبانی فعالان حقوق بشر است، اجماع بین فرهنگی^۳ در خور توجهی وجود دارد. منطقاً اجماع بین فرهنگی لزوماً نیروی بیشتری را برای یک قاعده اخلاقی فراهم می‌آورد. اکثر مردم عقیده‌شان این است چنین اجماعی به آن قاعده اخلاقی نیرو و توان می‌بخشد. بنابر این، نسبت‌گرایی افراطی، به رغم این‌که از لحاظ منطقی بی‌عیب و بدون ایراد است، از لحاظ اخلاقی تا حد زیادی ناقص است.

اگر رویه‌ای تقریباً جهانی است و به طور کلی به عنوان تعهدی الزامی رعایت می‌شود، همه اعضای اجتماع مزبور را ملزم می‌کند. پذیرش لفظی حقوق بشر توسط همه دولت‌ها، نشانه‌ای بديهی و اولیه است بر این پندار و تصور اخلاقی پشتیبان آن، جالب توجه است.^۴

فعالان حقوق بشر، در تلاششان برای این حقوق، با مشکلاتی سیاسی مواجه

1. Michael Freeman "The Philosophical Foundations of Human Right", *Human Rights Quarterly* 16 (1994), pp. 491_516.

2. Cultural Relativism.

3. Cross _ Cultural Consensus.

4. Jack Donnelly, *Universal Human Rights in Theory and Practice*, *Supra* note 1 (1989) PP. 23-27, 112-114.

گردیدند که معضل توجیه نظری را ایجاد کرد. این مسائل ادعاهای حاکمیت دولت،^۱ حق تعیین سرنوشت^۲ استقلال فرهنگی^۳ و حقوق جمعی^۴ را شامل می‌شود. چنین مسائلی همیشه نمی‌تواند از طریق توسل و مراجعه به قانون حل شود؛ خواه به این دلیل که قانون، ساکت، مبهم یا غیر عملی است، یا این که قانون مزبور از لحاظ اخلاقی یا سیاسی، قابل تردید و سؤال برانگیز است. در مواجهه با چنین مشکلاتی امیدواری‌های چندی وجود دارد که یک تبیین از مبانی فلسفی «حقوق بشر» مسائل نظری را حل خواهد کرد و به موجب آن نشان داده می‌شود که چگونه مسائل عملی باید حل شود.^۵

به طور کلی هیچ‌گونه نظریه فلسفی غیر قابل خدشه‌ای در توسعه حقوق بشر وجود ندارد. با این حال دو دیدگاه اساسی در این خصوص دیده می‌شود. نخستین دیدگاه بر حادث و قراردادی بودن ایجاد و نسبیت حقوق بشر تأکید دارد و نسبیت‌گرایی^۶ نامیده می‌شود. همه نظریه پردازان این دیدگاه می‌پذیرند که تحت شرایط مختلف، انواع متفاوتی از حقوق، و مفاهیم متعددی از حقوق بشر، ممکن است به نحو مناسب و صحیح دفاع شود. قلب ایده نسبیت‌گرایی، اعتقاد نداشتن به خوبی و بدی مطلق است؛ چرا که افراد بشر متفاوتند.^۷ نسبیت‌گرایان معتقدند که ارزش‌های اخلاقی و فرهنگی و مذهبی، بیشتر اختصاصی هستند تا جهان شمول.^۸ دیدگاه دوم، مبانی عینی^۹ حقوق بشر از حیث عقلی و اخلاقی را معین و مشخص می‌کند. دکترین حقوق بشر، واقعیتی عینی و جهانی است. این دیدگاه به «جهان شمولی»^{۱۰} شهرت دارد. معتقدان به جهان شمولی، جهانی بودن، انفکاک‌ناپذیر بودن و وابستگی متقابل حقوق بشر را سرلوحه امور خود قرار می‌دهند و این اندیشه در طیف تلاش‌های سازمان ملل در ارتقا و حفظ حقوق بشر

1. State Sovereignty.

2. Self - Determination.

3. Cultural Autonomy.

4. Group Rights.

5. Michael Freeman, Op. cit, P. 514.

6. Relativism.

۷. حسین شریفی طراز کوهی، حقوق بشر در پرتو تحولات بین‌المللی، ص ۶۳ به نقل از:

Michael Perry, "Are Human Rights Universal?... " *Human Rights Quarterly*, Baltimore, MD, The Johns Hopkins University Press, Vbl: 19, NO.3, (Augst 1997), P.468.

8. George, F Kennan, "Morality and Foreign Policy" *Foreign Affairs*, (Winter 1985-1986), P.206.

9. Objective Foundations.

10. Universalism.

نقش اول را بازی می‌کند.^۱

به طور کلی عده‌ای معتقدند که یک اجماع ناظر بر مبانی بینابین مشترک^۲ درباره حقوق، به وسیله فرهنگ‌های مختلف ایجاد شده است. افراد بشری دارای حیثیت و کرامت انسانی و موجودیت‌های هدف‌مند و سودمندی هستند که فی‌الذات، حاجت‌مند حداقلی از سطح رفاه روانی و مادی و آزادی و امنیت صلح را داشته باشند. این مبانی، تا حدی ناسازگاری دو مفهوم حقوق بشر جهانی و کثرت‌گرایی اخلاقی^۳ را قابل حل می‌نماید.^۴ یک مفهوم از مبانی فلسفی حقوق بشر نباید تا حد زیادی انعطاف‌پذیر باشد به طوری که نه تنها فضایی را برای خلاقیت انسانی و انطباق با شرایط متغیر جهانی را داشته باشد، بلکه از تفسیر توسط دولت‌های مختلف جلوگیری کند. با توجه به مبانی مختلف فلسفی حقوق بشر، در این جا در چارچوب اجماع بین‌المللی، یک مبانی نظری حقوق بشر، یعنی کرامت و حیثیت ذاتی انسانی و یک مبنای عملی، یعنی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را بررسی می‌کنیم.

یک: کرامت و حیثیت ذاتی انسان

ارزش‌های جهانی که خاستگاه انسانی دارد، بالطبع معیارها و هنجارهای عامی را می‌طلبد که تحقیقاً همهٔ آحاد بشر در این گستره، آن را ذاتی و در وجدان خود، پذیرفته و بایسته و شایسته تلقی می‌کنند. از این منظر رعایت و احترام به این حقوق را لازم فرض می‌کنند؛ امری که ناگزیر محدودیت‌های خاص را به همراه خواهد داشت. یعنی اگر حقوق بشر منطقاً بر کرامت و منزلت انسانی استوار باشد و صرفاً از این جهت بر بشر تعلق گیرد که وی زمان و مکان و قیدی دیگر را بر نمی‌تابد،^۵ لاجرم دو جنبهٔ سلبی و ایجابی آن باید مورد تأکید قرار گیرد: ایجابی در مقام احقاق

۱. حسین شریفی طراز کوهی، همان، ص ۶۲ به نقل از:

Theo Van Boven, "Human Rights and Rights of People". *European Journal of Int'l Law*, Rome, European University Institute. Vol, 6, NO, 3, (1995), P.461.

2. Common Foundations.

3. Moral Pluralism.

4. Michel Freeman, Op. cit, P. 516.

۵. محمد علی اسلامی ندوشن، ذکر مناقب حقوق بشر، (تهران: توسن، ۱۳۵۷)، ص ۲۴۷.

و اعمال حق و تحقق و عینیت بخشیدن به کرامت ذاتی، و سلبی در مقام دفاع و ممانعت از تهاجم و تجاوز و مخدوش ساختن آن. از این دیدگاه، تخلف از معیارها و ارزش‌های انسانی که از مشمول قواعد و تعهدات بین‌المللی دولت‌ها تلقی می‌شوند، برگرفته از ملاحظات ابتدایی و ذاتاً بدیهی انسان بود که ویژگی مطلق داشته باشند و در زمان صلح و جنگ باید رعایت شوند. «بشر از حیث بشر بودن»، شایسته دارا بودن این حقوق اولیه است؛ حقوق اولیه‌ای که ناظر بر مشترکات انسانی است و از این حیث تفاوتی در ماهیت آن‌ها نیست.^۱ لذا این موضوعات امر خصوصی و داخلی تلقی نمی‌شوند، بلکه کل اعضای جامعه بین‌المللی و هر چند ضروری متوجه آن‌ها نشده باشد، حق نظارت دارند و (نظر به تحولات و توافقات بین‌المللی، در مواردی) مکلف به واکیس هستند (هر انسانی مسئولیت سایر انسان‌ها را نیز بر عهده دارد).^۲ بر این اساس مفاهیمی همچون «شهروندی جهانی»^۳ در «جامعه مدنی جهانی»^۴ در آثار اندیشمندان و چارچوب نهادهای بین‌المللی پدیدار گشته است.^۵ ماده ۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر که در واقع مبنای فلسفی آن را بیان می‌دارد، به این شرح است: «تمام افراد بشر، آزاد به دنیا می‌آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابرند. همه دارای عقل و وجدانند و باید نسبت به یکدیگر با روح برادری رفتار کنند.» این ماده دو فرض اصلی و مبنایی اعلامیه را تعریف می‌کند که عبارتند از:

۱. حق آزادی و مساوی، یک حق مادرزادی انسان است و نمی‌توان از او جدا کرد؛
۲. چون انسان موجودی عقلانی و اخلاقی است، از دیگر موجودات زمینی متفاوت است و بنابر این از برخی حقوق و آزادی‌هایی برخوردار است که موجودات دیگر از آن‌ها بی‌بهره‌اند.

ماده ۲ به عنوان اصل اساسی، تساوی و عدم تبعیض در برخورداری از حقوق و

۱. همان، ص ۱۸.
 ۲. عبد الرحمن عالم، مسئولیت دولت و زمامداران عراق. بازشناسی جنبه‌های تجاوز و دفاع، (تهران: دبیرخانه کنفرانس بین‌المللی تجاوز و دفاع، ۱۳۶۱)، ج ۲، ص ۳۳۱.
 ۳. Global Citizenship.
 ۴. Global Civil Society.
 ۵. حسین شریفی طرازکوهی، همان، ص ۱۹-۲۰.

آزادی‌ها، هر گونه تمایزی را از لحاظ جنس و نژاد، زبان و مذهب ممنوع می‌کند.^۱
پروفسور کارلوس نیثو با دو دلیل ساده در جهت جهانی بودن حقوق بشر
استدلال می‌کند:

اول - ارزش عملی آن به عنوان ابزار جلوگیری یا محدودیت در ورود صدمات
و لطمات انسانی (جنبه بازدارنده)؛

دوم - درک شهودی، ما بدون چون و چرا می‌دانیم که انسان‌ها دارای حقوق
اساسی بودند که ذاتی آن‌ها به عنوان موجودات انسانی است.^۲

به طور کلی به منظور نظارت اعضای جامعه بین‌المللی بر روند حقوق بشر،
دولت‌های عضو میثاق بین‌المللی متعهد شده‌اند که حقوق اساسی بشری را اجرا
کنند و آن‌ها را با وارد نمودن در حقوق داخلی خود تضمین کنند و از هرگونه نقض
و تخلفی ممانعت به عمل آورند.^۳ این تعهدات در دو میثاق بین‌المللی حقوق بشر
مشخص شده است.

با وجود سوء استفاده‌های آشکاری که از این رویکرد جدید و ساز و کارهای
اجرائی آن می‌شود و اصرار برخی دولت‌ها در تأمین مواضع رسمی خود در
چارچوب موازین پذیرفته شده بین‌المللی، در مقوله حقوق بشر، باید اذعان داشت
که روز به روز دامنه آن گسترده‌تر می‌شود و زیر بنای فلسفی و روندی که در قالب
آن، الگوی حقوق بشر شکل گرفت، از اعتبار حقوقی ویژه‌ای در سطح بین‌المللی
برخوردار می‌گردد.

مقررات و قواعدی از نوع برتر، غیر قابل تخلف و غیر قابل شرط، و فارغ از هر
گونه قید و بند و مرزبندی‌های جغرافیایی که خوشایند و مطلوب وجدان بشری
است و برای حفظ توازن اخلاقی و حفظ و احترام به کرامت انسانی لازم و ضروری
بوده و دولت‌ها را از آن گریزی نباشد، ابداع می‌گردد. به عبارت دیگر «یک نظام

۱. حسین مهرپور، نظام بین‌المللی حقوق بشر، (تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۷) ص ۴۶-۴۵ به نقل از: Fact Sheet, NO. 21, P.6

2. Fail S Nariman, Op. Cit, p. 12.

۳. حسین شریفی طرازکوهی، حقوق بشر در پرتو تحولات بین‌المللی، ص ۸، به نقل از:

H.Mosler, "The International Society as a Legal Community", R.D.C., (1974), Vol.IV, PP. 13 and 22-23.

عمومی حقوق بین‌المللی»^۱ در حال شکل‌گیری است که در پی ایجاد یک ساختار متمرکز و نهادینه در عرصه بین‌المللی است.^۲ تحولاتی که سیر پرشتاب آن ادامه دارد و غیر از رویه مبهم و مشکوک دولت‌ها در مجامع بین‌المللی مورد توجه اندیشمندان و حقوق‌دانان و نیز نهادهای بین‌المللی قرار گرفته است.

دو: حفظ صلح و امنیت بین‌المللی

متأثر از تحولات و رویکردهای جدید، حقوق بشر مورد توجه خاص مجامع بین‌المللی قرار گرفته و از ابعاد گسترده‌ای در سطح نظام بین‌المللی بهره‌مند گشته، تا آن حد که دامنه آن به صلح و امنیت بین‌المللی کشانده شده است و حفظ صلح و امنیت بین‌المللی جزء فلسفه رعایت حقوق بشر در سطح داخلی و خارجی گشته است. در این زمینه اوضاع داخلی کشور، حتی اگر منافع هیچ دولت دیگری در آن دخالت نداشته باشد، چه بسا تهدیدی برای صلح و امنیت بین‌المللی به شمار رود. در این مفهوم، امنیت در قالب و چارچوب تفسیری بسیار وسیع ترسیم و تصویر می‌شود و بنابر مفاد منشور ملل متحد، اگر شورای امنیت چنین مطلبی را احراز کند و تهدیدی را تشخیص دهد ممکن است فصل ۷ و مواد ۴۱ و ۴۲ منشور اقدامات مقتضی را انجام دهد.^۳ مبنای تشکیل محکمه کیفری بین‌المللی راجع به جنایات جنگی در یوگسلاوی سابق که شورای امنیت صورت داد، در این گستره توجیه می‌شود.

بر این اساس، با این واقعیت مواجهیم که موضوع حقوق بشر در قلمرو صلح و امنیت بین‌المللی و طبعاً در دستور کار شورای امنیت قرار می‌گیرد،^۴ و غیر از آن، از

1. Public International Law System.

2. Ibid, P.25.

۳. شاهد مثال بحران‌های سومالی و هائیتی و نوع عینی‌تر و ملموس‌تر آن، جنگ بوسنی و هرزگوین و بحران افغانستان و جنگ عراق با ایران است که به علت برخورد های متفاوت و گزینشی دقیقاً با وحدت ملاک به محکومیت اقدامات شورای امنیت ختم می‌شود. در مراسم افتتاحیه دومین کنفرانس جهانی حقوق بشر (۱۴ ژوئن ۱۹۹۳) رئیس کنفرانس، از نانوائی سازمان ملل در جلوگیری از نقض دردناک، خشونت بار حقوق بشر و قتل عام مردم بوسنی و هرزگوین به شدت انتقاد کرد و خواستار گفت و گوی سریع درباره حقوق بشر در برتو درس‌هایی که بشر از سرنوشت بوسنی و هرزگوین آموخته است، شد. حسین شریفی طرازکوهی، همان، ص ۲۲.

۴. روشن است که تشخیص مصداق تخلف و نقض حقوق بشر و اتخاذ تصمیم درباره آن، ماهیت فضایی دارد، لذا واگذاری آن به رکنی که دارای ماهیت و کارکرد سیاسی است امری غیر منطقی است؛ به ویژه با توجه به این که شورای امنیت در خصوص وظایف خود، عملکرد قابل انتقادی داشته است. همان، ص ۲۳.

منظر حقوق بین‌الملل به عنوان یک موضوع تحت عنوان «نقض فاحش و منظم حقوق بشر در داخل یک کشور» توسط کمیسیون حقوق بین‌الملل در پیش‌نویس قانون جنایات علیه صلح و امنیت بشری که در سال ۱۹۹۱ در شور اول آن را تصویب نمود، از زمره جنایات بین‌المللی علیه صلح و امنیت بشری تلقی گردیده است.^۱

این حرکت جهانی که از آن به «موج ایدئولوژی حقوق بشر»^۲ تعبیر می‌شود، تا آن‌جا پیش رفته که رعایت یا عدم رعایت آن، تنها معیار حاکم بر روابط مسالمت‌آمیز بین‌المللی تلقی شده است و دبیر کل سابق ملل متحد، آقای پطروس غالی در دستورالعمل خود برای صلح بر این مقوله تأکید ورزیده و حاکمیت بخشیدن به دموکراسی و رعایت حقوق بشر و آزادی‌های اساسی در ممالک مختلف را از وظایف سازمان ملل تلقی کرده که دبیر کل باید آن را انجام دهد. وی در کنفرانس جهانی حقوق بشر و نظام جدید بین‌الملل در وین (۱۹۹۳) می‌گوید: «پاسداری از حقوق بشر تنها از راه دموکراسی در جهان میسر است؛ زیرا دموکراسی بهترین شیوه موجود برای تضمین صلح و حقوق بشر به شمار می‌رود»^۳.

از آنچه گفته شد، آمیختگی و ربط وثیق پدیده‌های سیاسی با علم «حقوق» کاملاً آشکار است. فارغ از زمینه‌ها و عوامل سیاسی موجد که در آن، شبهه سوء استفاده قدرتمندان برای اعمال سلطه نیز وجود دارد، باید تأکید کرد که در عین حال در زمینه حقوق بشر تحول بنیادین و مشهودی که موجد نگرش‌های جدید حقوقی است و بر ابعاد اخلاقی و انسانی تکیه دارد، صورت پذیرفته و آثار حقوقی عملی این نگرش جدید در حال تکوین است؛ تحولی که بر حیات پرتلاطم بشر در زمان صلح و جنگ، در هر سطحی توجه خاص داشته و به آن ابعاد بین‌المللی می‌دهد. «حقوق بشر بین‌المللی» و «حقوق بشر دوستانه بین‌المللی» عناوینی هستند که در این گستره پر فراز و نشیب، طرح گردیده و افراد انسانی را آن چنان جایگاهی داده

1. ILC, Rep. 1995. (Art. 21) P.46.

2. Wave of Human Rights Ideology.

۳. خبرگزاری جمهوری اسلامی، نگاهی اجمالی به کنفرانس جهانی حقوق بشر (وین)، (تهران: خبرگزاری جمهوری اسلامی، گروه تحقیق، ۷۲/۵/۲۳)، ص ۳.

که حقوق بین‌الملل و صلح و امنیت بین‌المللی را از منظر مقام و منزلت بشری می‌کاوند. از این روست که با ملحوظ داشتن آن‌ها در مجموعه‌های حقوقی مشتمل بر قواعد ناظر بر جنایات علیه صلح و امنیت بشری و جنایات جنگی و جنایات علیه بشریت محورهای تأمین و تضمین حقوق بشر را تعیین و تبیین نموده و دولت‌های دارای حاکمیت را ضامن تحقق و اجرای این حقوق به شکل تعهدات بین‌المللی می‌نماید. تا آن‌جا که دیگر تحت هیچ عنوانی نمی‌توان در قالب صلاحیت‌های ملی و مطلق بر داخلی بودن مسئله تأکید و رزید و دیگر کشورها را از دخالت برحذر داشت؛ چرا که مجمع عمومی سازمان ملل و به تبع آن، سایر مراجع ذیربط حق نظارت بر چگونگی رعایت حقوق بشر را برای خود مسلم فرض کرده‌اند و کشورها را ناگزیر می‌سازند که در برابر عملکرد دستگاه قضایی و زندان‌ها و نحوه رفتار با اتباع پاسخگو باشند؛ به طوری که آقای پطروس غالی گفته است: «قوانین حقوق بشر باید جنبه جهانی داشته و برای همه مردم به طور یکسان عمل شود.»^۱ گالیندوپل، نماینده ویژه کمیسیون حقوق بشر در ایران، در گزارش خود به مجمع عمومی در سال ۱۹۹۳ در این زمینه می‌گوید: «سیستم حقوق بشر، سازمان ملل جهانی است و بر وضعیت کلیه افراد بشر پایه‌ریزی شده و در برگیرنده انسان بدون تمایز در خصوصیات مذهبی، نژادی و ملی و... می‌باشد. سیستم جهانی حقوق بشر انعطاف‌پذیر است ولی در عین حال برای حفظ اصول و استانداردهای خود خلل‌ناپذیر بوده و در مقابل نظام‌های داخلی که کاملاً با آن مطابقت نداشته باشند، نفوذناپذیر است.»^۲

۷۶

بند ۱۵ و ۱۶

۳. مبانی الزام‌آور قواعد نظام بین‌المللی حقوق بشر

الف) عرف بین‌المللی^۳

نظر به این‌که به نظام بین‌المللی حقوق بشر جزئی از حقوق بین‌الملل عمومی است، می‌توان گفت مبانی بین‌المللی شدن حقوق بشر همان مبانی الزام‌آور حقوق

۱. حسین شریفی طرازکوهی، حقوق بشر در پرتو تحولات بین‌المللی، (تهران: نشر دادگستر، ۱۳۷۷)، ص ۲۴.

۲. گالیندوپل، بند ۸۰ و ۹۰ گزارش به مجمع عمومی تحت شماره A/48/526 مورخه ۸ نوامبر ۱۹۹۳.

بین‌الملل عمومی - از جمله حقوق طبیعی و فطری مانند برابری و عدالت، حقوق موضوعه یا اثباتی مانند رضایت دول به علت مزایای ناشی از همکاری و منافع متقابل و مشترک و یا اصل ضرورت زندگی اجتماعی بین‌المللی - است که کشورها با تصویب یا الحاق به کنوانسیون‌ها و معاهدات بین‌المللی و منطقه‌ای حقوق بشر مانند میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی نسبت به قواعد و مقررات آن ملزم و متعهد می‌گردند. اما به طور اختصاصی دربارهٔ مبنای تعهدات نظام بین‌المللی حقوق بشری، برخی عقیده دارند که حقوق بشر بر مبنای حقوق عرفی بین‌المللی قرار دارد. پروفیسور مرون، استاد دانشگاه نیویورک، استدلال می‌کند که حتی در صورت عدم الحاق دولت‌ها به کنوانسیون‌های مربوط به حقوق بشر، قواعد حقوق بشر برای دولت‌ها الزام‌آور است.^۱ برخی نیز اقتباس قوانین اساسی دولت‌های مختلف از اعلامیه جهانی حقوق بشر را دلیلی بر عرفی شدن قواعد حقوق بشر می‌دانند. در جامعهٔ بین‌المللی برخی از قواعد مبنای حقوق عرفی دارند؛ یعنی اگر به هر دلیلی دولتی به کنوانسیون‌ها یا معاهدات بین‌المللی که اکثر قواعد آن جنبه عرفی پدید کرده‌اند ملحق نشده باشد، ملزم به رعایت این قواعد و مقررات است. به خصوص که بیشتر قواعد حقوق بشر مندرج در اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر و میثاق‌های ۱۹۶۶ مبنای عرفی یافته‌اند، یعنی مقبولیت جهانی دارند و مورد تأیید جامعه بین‌المللی هستند.^۲ لذا دولت‌ها ملزم به رعایت آن‌ها هستند. هیچ وقت شکنجه، تبعیض نژادی و نسل‌کشی برای دولت‌هایی که معاهدات منع‌کننده این موارد را امضا نکرده‌اند، امری قانونی نیست. بی‌گمان قصد ملل متحد از تدوین این کنوانسیون در محکومیت کشتار جمعی، بر مبنای اصل جهانی بودن و محکومیت این جنایت و نیز همکاری برای محو آن بوده است. ممنوعیت کشتار جمعی مطمئناً موضوع نظم عمومی است که از درجات عالی برخوردار، و مبتنی بر اخلاق انسانی و وجدان حقوق بین‌الملل است.^۳

۱. سعید میرزایی بنگچه، تحول مفهوم حاکمیت در سازمان ملل متحد، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۳) ص ۶۶.

۲. جمشید ممتاز، گفت‌وگو با مجله جامعه سالم، شماره ۱۸، (دی ماه ۱۳۷۲)، ص ۱۲.

۳. حسین شریفی طرازکوهی، قواعد آمره در نظم حقوقی بین‌المللی جدید، (تهران: رساله فوق لیسانس، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۷۳)، ص ۲۱۸.

یک: تعهدات بین‌المللی دولت‌ها در مقابل جامعه بین‌المللی^۱ (ارگاومنس)

به طور کلی دو اصل «حاکمیت» و «عدم مداخله در امور داخلی» باید به اقتضای ماهیت متغیر روابط بین‌الملل و ساختار متحول نظام بین‌المللی شکل گیرد و به ساختار جامعه بین‌المللی شکل دهد تا بتواند عهده‌دار ارتباطات پیچیده دولت‌ها شود و نظم تأمین‌کننده ثبات و امنیت را جانشین هرج و مرج ناشی از سیاست قدرت گرداند. این امر با بین‌المللی شدن مستمر حیات اجتماعی و ارائه مقوله «نفع و مصلحت جامعه بین‌المللی»^۲ و گسترش حد شمول آن به روابط افراد انسانی و حقوق بشر و بالمآل قائل شدن به تعهدات و تکالیف دولت‌ها در قبال جامعه بین‌المللی عینیت یافت. در رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه بارسلونا تراکشن؛ غیر قانونی شناختن کشتار جمعی و اصول ناظر بر حقوق و آزادی‌های اساسی فرد انسان، چون حمایت در قبال بردگی و تبعیض نژادی و تجاوز... از جمله تعهدات دولت‌ها در مقابل جامعه بین‌المللی قلمداد شده است و به علت اهمیت موضوع همه در حفظ و حراست آن‌ها ذی‌نفع هستند.^۳ علاوه بر این، مطابق ماده ۱۹ در طرح کمیسیون حقوق بین‌الملل در موارد قواعد نظار بر مسئولیت بین‌المللی دولت نقض گسترده یک تعهد بین‌المللی که رعایت آن برای حفاظت از زندگی انسان اهمیت اساسی دارد، مانند اصول ناظر بر منع کشتار جمعی، تبعیض نژادی، بردگی و نقض اصول حقوق بشر، از جمله جنایات بین‌المللی و مستوجب مسئولیت بین‌المللی دولت است.^۴

دیوان بین‌المللی دادگستری در سال ۱۹۷۱ در رأیی بین تعهدات دولت‌ها نسبت به یکدیگر و تعهدات دولت‌ها نسبت به کل جامعه بین‌المللی تفکیک قائل می‌شود و مشخص می‌کند که حقوق اولیه فرد شامل حق حیات، عدم شکنجه، عدم اعمال ستمگرانه و عطف به ماسبق نشدن قوانین، از جمله تعهداتی است که دولت‌ها در برابر کل جامعه بین‌المللی دارند. بنابر این با توجه به دو رأی دیوان، به اضافه رأی دیوان در دعوای امریکا و نیکاراگوئه، به این نتیجه می‌رسیم که دولت‌ها موظفند

1. Erga Omnes Obligations.

2. Interest of In't Community.

3. *The U. N and Principles of Int Law*, Ed. by Vaughan Lowe and Colin Warbrick. (New York: Routledge, 1994), P. 106.

4. Ibid.

این حقوق را رعایت کنند و کلیه دولت‌های دیگر هم محق هستند که دولت خاطی را مورد انتقاد و بازخواست قرار دهند.^۱

دو: قواعد آمره^۲ (ژوس کوگنس)

طبق ماده ۵۳ کنوانسیون وین (۱۹۶۹) در مورد حقوق معاهدات، قاعده آمره قاعده‌ای است که با اجماع بین‌المللی دولت‌ها به عنوان قاعده‌ای تخلف‌ناپذیر به رسمیت شناخته شده است. به نظر آنتونیو کاسسه، هر قاعده آمره در گذشته فقط با رضایت و موافقت سه گروه دولت‌های بازیگر صحنه جهانی (غربی، جهان سومی و سوسیالیستی) می‌توانست به وجود آید.^۳ اکنون به نظر حقوقدانان، با توجه به تعداد قابل توجه قطعنامه‌ها و کنوانسیون‌های منطقه‌ای و بین‌المللی در خصوص حقوق بشر و تعهدات دولت‌ها در این باره و نقش سازمان‌های غیر دولتی^۴ و جنبش‌های فراملی^۵ و تأثیر آن‌ها بر تصمیم‌گیری‌های دولتی، و مقام مشورتی در سطح بین‌المللی،^۶ اصول حقوق بشر خصوصیت قواعد آمره را احراز کرده‌اند.^۷ خصوصیت بارز و مهم این قواعد، ثبات نسبی و تغییر ناپذیری آن‌هاست. این قواعد جزء مقررات حقوق عرفی هستند که از طریق معاهده یا توافق ضمنی نمی‌توان از آن عدول کرد. تنها در صورتی می‌توان آن را کنار گذاشت که یک قاعده عرفی لاحق و مغایر با آن ایجاد شده باشد.

حقوقدانانی نظیر مک دوگال، لاس ول و جن، قواعد حقوق بشر را قواعدی که ویژگی آمره دارند، تلقی کرده‌اند. قاضی تاناکا در رأی جداگانه خود در قضیه افریقای جنوب غربی، نظر مشابهی داشته و قواعد مرتبط با رعایت حقوق بشر را در زمره قواعد آمره دانسته است و سرانجام این‌که در کنفرانس انجمن حقوق

۱. جمشید ممتاز، «بحران داخلی در حقوق بین‌الملل»، روزنامه ایران، یکشنبه ۲۴/۸/۷۷، ص ۱۰.

2. Jus Cogens.

۳. آنتونیو کاسسه، حقوق بین‌الملل در جهانی نامتحد، ترجمه مرتضی کلانتری (تهران: دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی، ۱۳۷۰).

4. Non Government Organization (NGOS).

5. Transnational Movments (TNMS).

۶. کلود آلبر کلیپار، سازمان‌های بین‌المللی، ترجمه و تحقیق دکتر هدایت اله فلسفی، (تهران: نشر فائزه، ۱۳۷۱)، ص ۱۳.

۷. داود هر میداس باوند، «تغییر مفهوم مسئولیت بین‌المللی»، مجموعه مقالات اولین سمینار بررسی تحول مفاهیم، (تهران: دفتر

مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰)، ص ۲۲۶.

بین‌المللی (۱۹۸۴) و ماده ۱۱ مقاله نامه اروپایی حقوق بشر و ماده ۲۷ کنوانسیون امریکایی حقوق بشر، به بخشی از حقوق بشر به عنوان حقوقی که حتی در وضعیت اضطراری نیز قابل تخطی نیست، اشاره شده است.^۱

پس بی‌تردید با توجه به «مبنای حقوق بشر که از توافقات بشری، ریشه نمی‌گیرد، بلکه موهبتی است که خدا به انسان داد و به همین جهت، جهان شمول مستقل از شرایط و فراتر از مرزها و اقتدار هرگونه مرجعی است و غیر قابل نقض می‌باشد»،^۲ امروزه قواعد حقوق بشر رو به سویی دارد که می‌رود تا به صورت اصول آمره و اساسی حقوق بین‌الملل درآید.

از این نظر می‌توان بر این باور تأکید نمود که عملکرد برخی از دولت‌ها با رویکرد خاص سیاسی - اقتصادی و با استناد به حاکمیت ملی، ضرورت برقراری نظام نظارتی و ضمانت اجراهای مقتضی را به منظور رعایت حقوق افراد آشکار می‌سازد. حکومت‌های غیر قابل کنترل که می‌بایستی خارج از اصول کلاسیک حقوق بین‌الملل کنترل شوند. چه، برخی از اقدامات ضد بشری آن‌چنان دلخراش‌اند که به لحاظ برجای گذاشتن آثار گسترده فراملی نمی‌توان آن‌ها را از دریچه خاص حاکمیت و یا نسبیّت فرهنگی و یا محصور در حوزه‌های داخلی اعمال صلاحیت مورد توجه قرار داده و توجیه کرد؛ زیرا تخطی و تخلف از برخی قواعد بین‌المللی حقوق بشر بیشتر متوجه دولت‌هاست تا اشخاص یا گروه‌های اجتماعی. چون عباراتی که از آن‌ها بیشتر در تدوین و تنظیم میثاق‌ها و اسناد حقوق بشر استفاده شده، عبارتند از: دولت‌های عضو متعهد می‌شوند... تا حق معینی را رعایت کرده، به آن احترام گذارند، تا آن را اجرا کنند، تا آن را با وارد کردن در حقوق داخلی تضمین کنند، تا از هرگونه نقض آن از رهگذر راهکارهای بازدارنده ممانعت نمایند. کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل می‌گوید:

کسی نمی‌تواند در امر حقوق بشر برای خود حق انتخاب قائل شود؛ به این ترتیب که برخی را نادیده انگارد و بر پاره‌ای دیگر اصرار ورزد. این حقوق

۱. عالیه ارفعی، حقوق بشر از دیدگاه مجامع بین‌المللی، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۲)، ص ۱۸۱-۱۸۲.
۲. سخنرانی محمد جواد ظریف، نماینده ایران در کنفرانس جهانی حقوق بشر وین، ژوئن ۱۹۹۳، (خرداد - تیر ۱۳۷۲)، روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۲/۴/۳، ص ۱۲.

را نمی‌توان به طور منتخب، به گونه نسبی به اجرا گذارد یا از به عنوان
سلاحی برای تنبیه دیگران استفاده نمود.^۱

دیوان بین‌المللی دادگستری، حقوق اولیه بشر، یعنی حق حیات، عدم شکنجه،
عدم اعمال رفتار ستمگرانه و عطف به ماسبق نشدن قوانین را جزء قواعد آمره
دانسته و در سال ۱۹۴۹ در رأی معروف کانال کورفو به این مسئله اشاره کرده است.^۲

ب) کنوانسیون‌های بین‌المللی

کنوانسیون‌های بین‌المللی از جمله ابزارهای بین‌المللی حقوق بشری هستند که
کشورها با عضویت در آنها تعهدات الزام‌آوری را می‌پذیرند و باید نسبت به اجرا
و پیشرفت قراعه و مقررات در حوزه داخلی به نهادهای بین‌المللی مربوط گزارش
دهند و از طرف این نهاد مورد کنترل و نظارت قرار می‌گیرند. گفتنی است که
موضوع کنوانسیون‌های بین‌المللی حقوق بشر بحث مفصلی را می‌طلبد که از
محدوده موضوع مقاله خارج است.

۴. اقدامات سازمان ملل در بین‌المللی نمودن حقوق بشر

الف) مراحل تاریخی اقدامات

چنان‌که گفته شد سازمان ملل متحد و ارگان‌های تخصصی و وابسته آن نقش مهمی
را در طول حیات پنجاه ساله خود در زمینه تدوین، اجرا و گسترش نظام بین‌المللی
حقوق بشر ایفا کردند. پطروس غالی، دبیر کل سابق سازمان ملل متحد، در زمینه
جهانی شدن حقوق بشر می‌گوید:

سازمان ملل در پنج مرحله تاریخی درباره حقوق بشر اقدام کرده است:

۱. استقرار نظام حقوق بشر: از تصویب منشور ملل متحد تا تصویب

اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۵-۱۹۴۸)؛

۲. پیشرفت و توسعه نظام حقوق بشر: حرکت به طرف پذیرش میثاق‌های

۱. سخنرانی کوفی عنان، به مناسبت پنجاهمین سالگرد اعلامیه جهانی حقوق بشر تحت عنوان ارزش‌های انسانی و اعلامیه

جهانی حقوق بشر در دانشگاه تهران، روزنامه همشهری، ۱۵/۱۰/۷۶، ص ۶.

۲. جمشید ممتاز، همان، ص ۱۰.

بین‌المللی حقوق بشر. یعنی میثاق بین‌المللی حقوق سیاسی و مدنی و میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی (۱۹۴۶-۱۹۶۶)؛

۳. اجرای نظام حقوق بشر: از اجرای میثاق‌های بین‌المللی حقوق بشر، توسعه فعالیت‌های سازمان ملل در زمینه استقرار استانداردهای بین‌المللی و ایجاد ساز و کارهایی برای نظارت بر خشونت‌های ضد حقوق بشری تا برگزاری دومین کنفرانس جهانی حقوق بشر در وین (۱۹۹۳-۱۹۶۷). ضمناً آثار پایان جنگ سرد بر تکامل حمایت از حقوق بشر و توانا شدن ارگان‌های سازمان ملل در این زمینه قابل ملاحظه است؛

۴. گسترش نظام حقوق بشر: کنفرانس جهانی وین در موضوع حقوق بشر و پی‌گیری مصوبات آن (۱۹۹۵-۱۹۹۳). این کنفرانس یک مرحله مهم در خط مشی سازمان ملل در زمینه حقوق بشر بود. اولاً اعلامیه کنفرانس با اجماع پذیرفته شد، به طوری که سازمان را در تعقیب و تقویت فعالیت‌های آن در جهت احترام به حقوق بشر به عنوان یک هدف با اولویت در سطح توسعه و دموکراسی تشویق کرد؛

۵. مرحله حرکت به سوی ضمانت‌های اجرایی جدید در زمینه حقوق بشر (۱۹۹۵، ۲۰۰۰) این ضمانت‌های اجرایی دو حوزه را پوشش می‌دهد: ۱. ضمانت‌های عملیاتی که به اجرای حقوق بشر در چارچوب عملیات حفظ صلح مربوط می‌شود؛ ۲. ضمانت حقوقی (قضایی) که دادگاه کیفری بین‌المللی را برای مثال در ماجرای یوگسلاوی سابق و رواندا مورد توجه قرار می‌دهد. نتیجه این‌که امروزه بیش از هر زمانی در تاریخ انسان، شرایط برای تبدیل و عملی ساختن یک امید بزرگ به واقعیت محیاست؛ بدین شکل که تمام نیروی انسان برای کسب بالاترین و عالی‌ترین و با ارزش‌ترین هدف حقوق و آزادی‌های نوع بشر اختصاص یابد.^۱

ب) افزایش فعالیت‌های قبلی

از سال ۱۹۷۹ بدین سو، به تدریج و دائماً بر شمار کشورهای تحت نظر کمیسیون

1. Boutros Boutros, Ghali: Secretary General of U.N. *The U.N and Human Rights*. 1945-1995 (New York: DPI of U.N. 1995), PP.3-4.

حقوق بشر افزوده شد و بُرد و کارایی رویه‌های تحقیق و بررسی کمیسیون حقوق بشر گسترش یافت. به علاوه، سازمان‌های غیر دولتی و خود قربانیان نقض حقوق بشر روز به روز بر مشارکت خود در فعالیت هیئت‌های کمیسیون حقوق بشر و کمیسیون‌ها و کمیته‌های فرعی آن افزودند. در مقام، بسیاری از دولت‌ها که به منظور اثرگذاری بر گفت‌وگوهای کمیسیون، در نشست‌های آن شرکت می‌کنند، با قدرت روز افزون و کارایی رویه‌های کمیسیون مخالف می‌ورزند و گاهی نیز به شیوه‌ای خشونت‌آمیز به عملکردهای کمیسیون اعتراض می‌کنند.^۱

به طور کلی سازمان ملل استانداردهای بین‌المللی حقوق بشر را در بیش از هفتاد میثاق، کنوانسیون و پیمان ثبت کرد، که با منشور ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر شروع کرده و با میثاق بین‌المللی حقوق سیاسی و مدنی، میثاق بین‌المللی حقوق فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی، عهدنامه محو اشکال تبعیض نژادی، عهدنامه محو کلیه اشکال تبعیض علیه زنان، عهدنامه ممنوعیت شکنجه و معاهده حقوق کودک و سایر کمیسیون‌ها - که برای دولت‌هایی که آن را تصویب کرده‌اند الزام‌آور است - نظام بین‌المللی حقوق بشر را پیش برده است.

امروزه برخی میثاق‌های حقوق بشر به صورت حقوق بین‌الملل عرفی در آمده‌اند و لذا حتی برای دولت‌هایی که آن‌ها را امضا نکرده‌اند نیز الزام آورند.

به منظور کنترل بین‌المللی، سازمان ملل متحد برای نظارت بر عملکرد دولت‌های عضو و هدایت آن‌ها، مکانیسم‌هایی را تنظیم کرده است. عمده‌ترین این مکانیسم‌ها عبارتند از:

شورای پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱. راهکارهای قضایی

- الف) نظارت بر رعایت معاهدات، از طریق گزارش‌های ادواری به کمیته حقوق بشر، و شکایت افراد و تشکیل کمیته‌های مختلف؛
- ب) انتصاب گزارش‌گران و گروه‌های تحقیق؛
- ج) بررسی دادخواست‌های فردی؛
- د) اقدام فوری.^۲

۱. فلیپ الستن، «مبارزه برای حقوق بشر»، پیام یونسکو، شماره ۳۰۵ (مهر ۱۳۷۵).

۲. سازمان دفاع از قربانیان خشونت، مکانیسم‌های سازمان ملل برای حمایت از حقوق بشر، (تهران: بی‌نا، ۱۳۷۲)، ص ۲۵ و ۲۶.

۲. راهکارهای سیاسی

این راهکارها در صلاحیت و مطابق نهادهای سازمان ملل، نظیر شورای امنیت، مجمع عمومی و ارکان اصلی نمایندگی‌های تخصصی ملل متحد قرار می‌گیرد تا درباره تضمین رعایت حقوق بشر به وسیله دولت‌های عضو و تا اندازه‌ای با بسیج افکار عمومی از طریق تحقیق و بررسی‌های سراسری، تخلفات حقوق بشری را به اطلاع جهانیان برسانند.

سازمان ملل به تازگی در مدیریت برنامه‌های اجرایی حقوق بشر مشارکت فعالانه‌ای داشته است. این برنامه‌ها در کشورهایی چون السالوادور، کامبوج، هائیتی، رواندا و برون‌دی، اهمیت و گستردگی بی‌سابقه‌ای داشته است. برگزاری انتخابات آزاد که نخستین نمونه آن در سال ۱۹۸۹ در نامیبیا انجام شد، اینک به یکی از وظایف اصلی سازمان ملل تبدیل شده است. به علاوه، در بسیاری از کشورها کمک‌های فنی در عرصه حقوق بشر ارائه شده است. کنفرانس بین‌المللی حقوق بشر در سال ۱۹۹۳ به خاطر تحولات سیاسی و بین‌المللی اخیر و پایان دوره جنگ سرد در وین تشکیل شد و همانند مجلس مؤسسان عمل کرد، به طوری که اصول جدیدی را در مورد حقوق انسان‌ها در دوره جدید تدوین نمود.^۱ از جمله مسائل مطرح شده در کنفرانس، تشکیل منصب کمیساریای عالی ملل متحد در امور حقوق بشر برای نظارت بر اجرای آن در سطح جهان بود که به عهده مجمع عمومی ملل متحد گذاشته شد و در سال ۱۹۹۴ عملی گشت. کنفرانس آشکارا حقوق زنان را به رسمیت شناخت و طرح تنظیم اساسنامه یک «دادگاه بین‌المللی کیفری»^۲ (جزایی) را برای نقض عمده حقوق بشر دوستانه بین‌المللی به کمیسیون حقوق بین‌الملل ارجاع داد.^۳ اساسنامه مزبور را، به عنوان سند تأسیس در سال ۱۹۹۸ در رم، اکثر دولت‌ها امضا نمودند و بعضی از دولت‌ها نیز آن را تصویب کردند.^۴

۱. فیلیپ ال‌سن، همان، ص ۲۵.

2. International Criminal Court.

۴. روزنامه ایران، ۲۵/۴/۷۷، ص ۱۲.

۳. جهانگیر کرمی، همان، ص ۸۹.

ج) تشکیل کنفرانس جهانی حقوق بشر (۱۹۹۳)

«اعلامیه وین و طرح اجرایی آن» که در ۲۵ ژوئن ۱۹۹۳ دومین کنفرانس جهانی حقوق بشر تصویب کرد، حاوی ۳۹ بند و «طرح اجرایی» است که به جهان شمولی حقوق بشر را بارها تأیید کرده است. بر اساس بند ۱، کنفرانس جهانی حقوق بشر، بر پایه منشور ملل متحد و سایر اسناد راجع به حقوق بشر و قوانین داخلی دولت‌ها، التزام قطعی تمام دولت‌ها به انجام تعهداتشان برای ارتقای میزان احترام جهانی و حمایت از تمامی آزادی‌های اساسی و حقوق بشر را برای همگان مورد تأکید مجدد قرار می‌دهد. این اعلامیه از کشورها می‌خواهد کنوانسیون‌های بین‌المللی حقوق بشر را بدون قید و شرط بپذیرند (بند ۲۶) و مقررات آن را وارد قوانین داخلی خود نمایند (بند ۳۸). طرح اجرایی اعلامیه وین، به انفکاک‌ناپذیر بودن حقوق بشر، برخورد برابر، منصفانه و هماهنگ جامعه بین‌المللی و اهمیت ویژگی‌های ملی و منطقه‌ای و تفاوت پیشینه دینی، فرهنگی و تاریخی دولت‌ها در حقوق بشر اشاره، و اعلام می‌کند که دولت‌ها وظیفه دارند بدون توجه به نظام‌های فرهنگی، تاریخی، اقتصادی و سیاسی خود، برای ارتقا و حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی اقدام نمایند (بند ۵). طرح اجرایی، اهمیت تضمین جهان شمولی و عینی بودن مسائل حقوق بشر و گزینشی نبودن و ترتیبات منطقه‌ای در ارتقا و حمایت آن را مورد تأکید مجدد قرار می‌دهد (بند ۳۲ و ۳۷).^۱ گفتنی است که در وین، ۱۷۲ دولت در تصویب اعلامیه شرکت داشتند و اجماع قاطع و مستحکمی حاصل شد؛ اگرچه مخالفت‌هایی روشن مکرری نیز توسط برخی کشورها به ویژه کشورهای در حال رشد ابراز گشت.^۲

نتیجه

افزایش تعداد دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی و گسترش ارتباطات و وابستگی

1. U.N. *The Vienna Declaration and Programme of Action*, The World Conference on Human Rights, 24 June 1993, U.N. Doc. A/Conf. 157/24, New York.

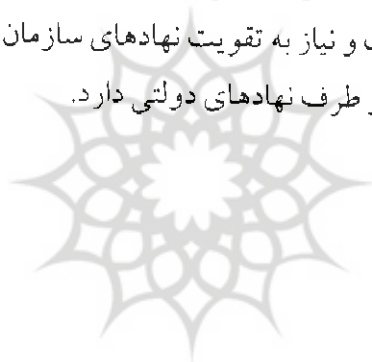
۲. کریستینا م. سرنا، «گوناگونی فرهنگی و جهان‌شمول بودن حقوق بشر»، ترجمه محمد حسین مظفری، نامه فرهنگ، سال ششم، شماره دوم، (تابستان ۱۳۷۵)، ص ۱۵۰.

منافع متقابل کشورها، باعث دگرگونی در روابط بین‌الملل شده است و در این راستا حاکمیت مطلق دولت‌ها و اصل عدم مداخله در امور داخلی کشورها را نسبی کرده است و ضمن محدود شدن توسل به زور، محدودیت‌هایی در قبال رفتار یک دولت با دولت‌های دیگر و مردم خود ایجاد کرده است و به حقوق بین‌الملل ضمانت اجرایی بیشتری داده و منافع کل بشر را مد نظر قرار داده است. منشور ملل متحد در این زمینه اعلام می‌کند: اعضای سازمان به منظور تضمین حقوق و مزایای ناشی از عضویت، تعهداتی را که به موجب منشور حاضر پذیرفته‌اند با حسن نیت انجام خواهند داد.

به طور کلی صلاحیت داخلی، مفهومی نسبی و انعطاف‌پذیر است که عمدتاً به وسیله توسعه روابط بین‌المللی از بُعد حقوقی، سیاسی و اقتصادی - که مسئله‌ای در حل تحول است - تعیین می‌شود. بنابراین با توجه به عملکرد سازمان ملل متحد می‌توان اعمالی را که موجب نقض اساسی، مستمر و فاحش حقوق بشر مانند نسل‌کشی می‌شود، نسبی و خارج از صلاحیت داخلی دولت‌ها بر شمرد. از طرف دیگر در مورد حقوق بشر بین‌المللی، تعهدات قراردادی و عرفی بین‌المللی وجود دارد؛ مثل تبعیض نژادی که آن را از حیطة امور منحصراً داخلی کشورها بیرون می‌آورد و مورد توجه و اقدام جامعه بین‌المللی قرار می‌دهد. این حقوق اساسی بشر، ذاتی و دفاعی مبتنی بر کرامت و حیثیت انسانی، غیر قابل سلب از طرف دولت‌ها و برگرفته از وجدان حقوقی بشر است. به طور کلی علی‌رغم وجود نسبیت فرهنگی بین ملل، نوعی اجماع بین‌المللی بر جهان‌شمولی حقوق بشر وجود دارد که بر حیثیت و کرامت ذاتی انسان و لزوم حفظ صلح و امنیت بین‌المللی به عنوان فلسفه حقوق بشر بنا شده است. رعایت موازین این پدیده جهانشمول که از آن به «موج ایدئولوژی حقوق بشر» تعبیر می‌شود، به عنوان یکی از معیارهای حاکم بر روابط مسالمت‌آمیز بین‌المللی از سوی سازمان ملل متحد تلقی شده است.

با وجود این که کنوانسیون‌های بین‌المللی حقوق بشر و قواعد عرفی بین‌المللی متجلی در تعهدات بین‌المللی دولت‌ها در مقابل جامعه بین‌المللی و قواعد آمره، مبانی الزام‌آور نظام بین‌المللی حقوق بشر است، در حال حاضر با توجه به عملکرد برخی دولت‌ها با رویکرد خاص سیاسی اقتصادی و با استناد به حاکمیت ملی،

ضرورت برقراری نظام نظارتی و ضمانت‌های اجرایی را به منظور رعایت حقوق افراد آشکار می‌سازد تا حکومت‌ها را کنترل کند. سازمان ملل متحد با هدف بین‌المللی کردن حقوق بشر در چهار مرحله استقرار، پیشرفت، اجرا و گسترش، به مرحله ضمانت اجرا رسیده است. این سازمان استانداردهای بین‌المللی حقوق بشر را در بیش از هفتاد میثاق کنوانسیون و پیمان تصویب کرده است که موارد حقوق عرفی بین‌المللی آن حتی برای دولت‌های غیر عضو نیز الزام‌آور است. در این زمینه، سازمان ملل برای نظارت به عملکرد دولت‌های عضو و هدایت آن‌ها، مکانیسم‌های قضایی مانند گزارش‌های ادواری و تشکیل جلسات کمیسیون حقوق بشر، و مکانیسم‌های سیاسی مانند تحریم و دخالت توسط شورای امنیت را ایجاد کرده است. در خاتمه باید گفت با توجه به نقض حقوق بشر در بعضی از کشورها، موازین حقوق بشر از نظر مفهومی، بین‌المللی و جهانی شده است و از نظر عملی، نسبی گردیده است و نیاز به تقویت نهادهای سازمان ملل و رعایت هر چه بیشتر حقوق شهروندان از طرف نهادهای دولتی دارد.



ژوئیه‌شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی